

## سوال

خداوند متعال در نقل داستان موسی می‌فرماید:

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى [طه: ۱۸ - ۲۰]

گفت: این عصای من است بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید (۱۸) فرمود: ای موسی آن را بینداز (۱۹) پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید. پرسش من درباره تفسیر این آیه است. به نظر من پس از آن که موسی اهمیت عصا برای خودش را توضیح داد، هنگامی که خداوند امر کرد تا آن را بیندازد آن را فوراً به زمین انداخت که دال بر اطمینان کورکورانه به خالق است و این که انسان می‌تواند به مجرد اطمینان به این که خداوند دستوری را به او داده از چیزی که دوستش دارد و برایش بسیار مهم است دل بکند، زیرا با این اطمینان و با دست کشیدن از چیزی مهم در راه طاعت الهی، خداوند خیر و منافع بیشتری را به او باز خواهد گرداند. آیا این حرف درست است یا خیر؟

## پاسخ مفصل

الحمد لله.

اولاً:

توجه پرسشگر گرامی را به اهمیت استفاده از الفاظ نیک جلب می‌کنم، چرا که الفاظ قالبی برای معانی‌اند.

بهتر آن بود که از لفظ **توکل** یا **استسلام** یا **حسن ظن به خداوند** و مانند این الفاظ شرعی که معانی درستی را در بر می‌گیرد به جای لفظ **اطمینان کورکورانه** استفاده می‌شد که حاوی معانی و فضای خاص خود است و با مقام تسلیم و ایمان و توکل هم‌خوانی ندارد.

وگرنه بله، این یک اطمینان است، امام کورکورانه نیست بلکه از روی یقین راسخی است که همه خیر به دست خداوند است و شر از او نیست و این که پایداری بر شرع او و اجرای اوامرش و دوری از آنچه نهی کرده کلید همه خیر است.

ثانیاً:

امام طحاوی - رحمه الله - می‌گوید: **گام‌های اسلام [شخص] استوار نمی‌شود مگر بر پشت تسلیم و استسلام** (شرح الطحاویة: ۸ / ۲۳۱).

شیخ براک در شرح طحاویة (۱۲۸) می‌گوید: «اسلام بنده مستقر نمی‌شود و به آرامش دست نمی‌یابد مگر هنگامی که این گام بر پشت تسلیم استوار شود. معنای استسلام و تسلیم نزدیک به هم است. الله تعالی می‌فرماید:

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ [لقمان: ۲۲]

(و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم الله کند قطعا در ریسمان استوارتری چنگ زده).

اسلام یعنی استسلام و گردن نهادن و اقتضای این، عدم جدل است زیرا کسی که جدل کند تسلیم نشده است...

تسلیم اصل مهمی است و اگر برای دین اصلی قرار دهی آن ایمان به الله و پیامبرش و کتاب اوست.

ایمان به الله متضمن این است که او پروردگار حق است که کسی جز او مستحق عبادت نیست و او رب هر چیز و مالک آن است و موصوف به کمال و پاک از هر عیب است؛ بنابراین در خلق و شرع و تقدیر او نه ظلم است و نه بیهودگی، بلکه او در همه این‌ها حکیم است.

اگر این را محقق ساختی در آن هنگام هر چه درباره الله تعالی و پیامبرش - صلی الله علیه وسلم - به تو رسید باید بر اساس تسلیم باشد؛ زیرا اعتراض و جدل پیش نمی‌آید مگر بر اثر ضعف ایمان به عدالت پروردگار و حکمت او.

هرچه بر ضد حق باشد نیز باطل است؛ گاه این اعتراض صریح و گستاخانه است چنان‌که کافران یا کسانی که ایمانشان در حال زوال است انجام می‌دهند. آنان به اعتراض و مخالفت با شرع و تقدیر خداوند برمی‌خیزند و گاه نیز عیان نمی‌گویند اما این اعتراض را در دل دارند.

اما برای مسلمان واجب آن است که همه این اعتراض‌هایی که در دلش می‌آید یا بر زبان شیاطین و یا جاهلان می‌شنود را با ایمان به این‌که خداوند داور عدل و حکیم و علیم است از خود دور سازد.

معنای این، چنین نیست که شرع مخالف عقل است؛ بلکه عقل صریح مخالف نقل صحیح نیست اما عقل در برابر نقل توان محدود و مرزهای خود را دارد بنابراین برای عقل انسان امکان پذیر نیست که همه چیز را درک کند و بر آن احاطه یابد، بلکه حدودی دارد که آن‌جا متوقف می‌شود؛ زیرا انسان کامل نیست و ممکن نیست به هر پرسشی پاسخ دهد و ناگزیر باید این را بگوید که: **الله اعلم و خداوند خود حکیم و علیم است.**

هرگاه انسان به مقام تسلیم رسید، بسیار آسوده خواهد شد.

و اگر اعتراضی شنید آن را با دلیل و برهان پاسخ دهد و دور سازد. و اگر به سبب کمی علمش نتوانست چنین کند با این اصل [یعنی تسلیم] آن را از خود دور سازد و بگوید: به الله و پیامبرش ایمان آوردم، زیرا شیطان در دلها وسوسه می‌اندازد...».

ثالثا:

اما معنایی که شما از این آیه فهمیدید صحیح است و تعدادی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند مبنی بر این که موسی - علیه السلام - گمان برد که الله تعالی او را به ترک عصا امر کرده است. از وهب روایت است که «پروردگار به او فرمود: ای موسی آن را بینداز پس موسی گمان برد که آن را رها کن؛ پس آن را از روی رها کردنش انداخت» (التفسیر البسیط: ۸۴ / ۳۸۲) و (تفسیر البغوي: ۵ / ۲۶۹).

و کسی که چیزی را برای الله ترک گوید، جای خالی آن را احساس نخواهد کرد». (تفسیر القرطبي: ۱۸ / ۲۶).

شیخ سعدی - رحمه الله - می‌گوید: «شاکر و شکور از نام‌های الله تعالی است چرا که او از بندگانش عمل کم را می‌پذیرد و برایش پاداش بزرگ می‌دهد. کسی که اگر بنده او امرش را انجام دهد و طاعتش را گردن نهد وی را در راه آن یاری می‌دهد و ستایش و مدحش گوید و به پاداش آن در قلبش نور و ایمانی وسیع می‌نهد و در بدنش نیرو و سرزندگی و در همه احوالش برکت و رشد و در اعمالش توفیق افزون.

سپس بعد از آن به پاداش کامل پروردگارش که برای آخرتش آماده کرده دست خواهد یافت.

از جلوه‌های شکر پروردگار برای بنده‌اش این است که اگر بنده چیزی را برای الله ترک گوید، خداوند آن چه بهتر است را به او عطا می‌کند و هرکس یک وجب به او نزدیک شود، خداوند یک گز به او نزدیک می‌شود و هرکس یک گز یعنی یک دست به او نزدیک شود، خداوند یک باع یعنی به اندازه دو دست به او نزدیک می‌شود و هرکس روان به سویش رود، خداوند دوان به سویش آید و هر کس با پروردگار معامله کند چندین برابر سود می‌کند.

با این که پروردگار ما شاکر است، نسبت به کسی که شایسته ثواب کامل است بر حسب نیت و ایمان و تقوایش، آگاه است و آنان را از کسی که شایسته نیست تشخیص می‌دهد. او به کارهای بندگانش آگاه است در نتیجه آن را ضایع نمی‌گرداند بلکه کارهای نیک خود را بهتر از آنچه بود نزد او خواهند یافت که همه بر حسب نیت‌های آنان است که آن علیم حکیم به آن آگاه است» (تفسیر السعدی: ۷۶).

رابعاً:

این آیه همچنین معنای عملی مهمی را در خود دارد که برای مومن هنگام تعامل با اوامر پروردگار و پیامبر بزرگوارش بسیار

مفید است و آن: سرعت اجابت امر و تنبلی نکردن یا سستی نکردن و پشت گوش انداختن امر آنان است.

چنان‌که هنگامی که پروردگار متعال فرمود: **فَأَلْقَاهَا** (پس آن را انداخت) و این **ف** در **فَأَلْقَاهَا** نشان از **تعقیب** است یعنی انجام دادن فوری در پی دستور، یعنی موسی فوراً آن را انجام داد و امر پروردگار را گردن نهاد و عصایی را که سود وی در آن بود و به آن نیاز داشت را فوراً پس از شنیدن کلام رب العالمین دور انداخت.

کار مسلمان نیز باید در برابر اوامر پروردگارش چنین باشد. الله تعالی می‌فرماید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا [احزاب: ۳۶]

(و هیچ مرد و زن مومنی را نرسد که چون الله و پیامبرش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس الله و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است).

توصیه ما به شما این است که افکاری که در زمینه آیات قرآن به ذهنتان می‌رسد را با سخن علما در تفسیر آن آیه مقایسه کنید و تفاسیر آسان در دسترس مانند **مختصر التفسیر** چاپ مرکز تفسیر یا **التفسیر المیسر** چاپ وزارت اوقات و از مهم‌ترین آن‌ها تفسیر شیخ سعدی رحمه الله (در ایران تحت عنوان تفسیر راستین ترجمه و چاپ شده است) را مطالعه کنید. این کمک بسیاری خواهد بود در تدبر معانی آیات و نکاتی که از آیات استنباط می‌شود.

والله اعلم